



کتیبه روزگان

دره شالی در شمال مرکز حکومت کلان روزگان بفاصله تخمینی ده میل واقع است و یگانه راهی است که از مناطق جنوبی غور یعنی تمران و تمزان و گزیو بسوی وجیرستان و جاغوری میروید. درین دره بر سر راه عمومی پیش قلعه اچکزائی دو خرسنگ افتاده، که بران نوشته هائی بخط یونانی دوره هفتالی و برخی از کلمات عربی که باید در قرن ۶ یا ۷ هجری نوشته شده باشد موجود است (۱). این کتیبه ها را نویسنده حروف در سنه ۱۳۲۷ دیده ام، چون سنگهای مذکور بر سر راه عمومی زیر تابش آفتاب و جریان باران و باد افتاده خطوط آن چندان روشن نیست، و شاید در اصل هم بسیار عمیق کنده نشده بود.

(۱) از کلمات رسم الخط عربی آن (سن) خوانده می شود و کلمه دیگر آن مشکوک است. و احتمال می رود که خربوست است. و این شخص همان تاج الدین سن سالار خربوست باشد که در اواخر عصر غوریان، حکمرانی فورو تولک داشت و در سنه ۵۶۲۱ (قاضی منهاج - راج مؤلف طبقات ناصری باغروی باغزار رفته بود. (طبقات ناصری ۱۶۹۸۱ طبع حبیبی)

روزگان و دره شالی و وچیرستان جزو ولایت تاریخی زاولستان اند، که این ولایت مقر شاهان هفتالی (ابدالی) هو نه‌ای سفید آریائی نژاد افغانستان در اوائل عصر مسیحی بوده، و همواره از راه‌های شرقی کشور، و از راهی کرم و وزیرستان پشتونستان کنونی برهند می‌تاختند، و بقول مورخ کشمیر کلپنه در را جاتر نگینی فتوحات ایشان تا کشمیر و سیلون رسیده بود (۱).

ازین شاهان ابدالی سه کتیبه دیگر نیز اکنون موجود و معلوم است، که از وادی کرم و وزیرستان پشتونستان بدست آمده و هر سه در موزه پشاور تحت شماره (۱۵ - ۴۱) محفوظ اند.

چند سال قبل استاد تاریخ قدیم پوهنتون آکسفورد (ای، پی، ایچ بیور) که نگهبان موزه اشمولین است، در دره شالی دو صد میلی شمال غرب قندهار از دو کتیبه دوره هفتالی عکس برداری نموده، تا جائی که توانست، برخی از کلمات آنرا خواند. وی مینویسد:

«کشف این دو کتیبه برای حل و توضیح سه کتیبه مبهم حوزة پشاور که پوره خوانده و فهمیده نشده‌اند روزنامه‌امید را برای کنجکاوان باز کرده است. از دو کتیبه روزگان یکی که قدری ^{کلمه از زبان} فتر و خوانا تر است، بخط شکسته یونانی است، که در عصر هفتالی ^{مطابق} استعمال بود، و بعداً در عهد مسیحی با اسم «هپتولایت کرسیو» معروف شد. اگر چه بطور یقینی گفته نمیتوانم که این کتیبه هادر کدام زبانست، و تعبیر و تفسیر آن هم اشکالی دارد، ولی از خواندن و تحلیل برخی از کلمات آن پدید می‌آید، که بنام یکی از حکمرانان هفتالی (هون سپید) که در قرن پنجم مسیحی زندگانی داشت، نوشته شده باشد»

کتیبه های موزه پشاور

در سنگ نبشته های محفوظ موزه پشاور، دوی آن بدوزبان نوشته‌اند، که باستان‌شناسان در خواندن آن رنج هابرده ولی کاملاً به تحلیل آن موفق نشده‌اند

(۱) ترجمه انگلیسی راجاتر نگینی، ترنکه ۱ شلوکه ۲۸۸ تا ۳۲۲ ج ۱ ص ۴۳ بیعد

کتابخانه شماره (۱۵) بر روی سنگی است که خط مستقیم آنرا بر دو حصه قسمت کرده و این سنگ در جایی که بنام «خزان» مشهور و چهار میل دور تر از میرعلی وادی توجی بر جا ده آبدکسپین وام واقع است افتاده بود، و کپتان بلانس صاحب منصب انگلیسی آنرا به موزه پشاور سپرد.

حجم این سنگ (۲۰ × ۱۲ × ۱۰) اینچ است، و بدوزبان آنرا نوشته اند. طوری که گفتیم این کتابخانه بوسیله یک خط عمودی دو حصه شده، قسمت بزرگ آن را راست آن، حروفی است که حکاکی آن خفیف است، و یکی از باستان شناسان پاریس نوشته آنرا بزبان منگولی میداند که چهار سطر دارد.

اما قسمت چپ این کتابخانه بخط سرادا پنج سطر است، و اشکال حروف آن بدرجه بی مبهم و غامض است که بر آوردن مطلبی از آن دشوار است و تنها چند کلمه را از آن خوانده اند، که در سطر اول آن کلمه بروئین Bruain و در سطر چهارم معادل کلمه پیغمبر دیده می شود، ولی این قرائت هم مشکوک است.

تاریخ کتابخانه را بحساب سمت ۳۸ عهد ستر (۱) نوشته اند، و نام پادشاه «پوپا» و کلمه «پترا» بمعنی پسر نیز در آن خوانده می شود، به عقیده پروفیسور بیور قسمت راست این کتابخانه که برخی از علماء آنرا منگولی تصور کرده اند منگولی نیست. باین دلیل که خط منگولی عموداً از بالا به پایین نوشته میشود، ولی خط این کتابخانه افقی است، و بنابراین مفروضه آفهای که این کتابخانه را منگولی باتور کی دانسته اند، باطل خواهد بود.

اما کتابخانه دوم (نمره ۴۱ موزه پشاور) بدو زبان است، که در قسمت بالایی آن کلمات الله و محمد بخط کوفی دیده می شود، حجم آن (۲۴ × ۱۱ × ۷) اینچ است، که آنرا نیز یک نفر منصب دار انگلیسی میجر کین در وادی توجی بمقام شرتا لویین یافته بود. این کتابخانه ۲۰ سطر دارد، و پروفیسور سلوین لیوی

(۱) این عهد تاریخی از سنه ۵۷ بعد از میلاد آغاز می شود، و اگر این عدد را با اعداد سنه مسیحی جمع کنیم، سنه ۶۲۵ بعد از میلاد بدست می آید، بنابراین سال ۳۸ سمت مساوی بود با (۶۸۵ م)

از پاریس در باره آن می نویسد که دو نفر متخصصین منگولی، خط آنرا تشخیص کرده اند، که برسم الخط منگولی است و پروفیسور والید مر تیزو دولفظ آنرا بلاشک منگولی خوانده است.

کتیبه سوم (نمره ۴۱ موزه پشاور) ظاهراً جزوی از کتیبه دوم سابق-الذکر است، که بخط خوانا وجدانوشته شده، و از نوشتهای هر سه کتیبه روشن می آید، که برسم الخط کوفی سره‌دا، يك رسم الخط دیگری نیز در افوق در وادی توچی رواج داشت، که چندین حرف این رسم الخط با حروف کتیبه روزگان شباهت کامل دارد، و قرابت مبدا و اصل آنهمه را نشان میدهد. و چون رسم الخط هفتالی سره‌دا، هر دو بر مسکوکات آن عصر مستعمل بود، بنا بران جای تعجب نیست، اگر درین کتیبه‌ها هم مطالبی را به آن نوشته باشند.

از روی مسکوکات عربی دوره ساسانی که جی واکر فراهم آورده (لوحة نمبر ۱۴) ثابت می آید، که همین رسم الخط هفتالی بر مسکوکات شاهان این سلسله و امرای عرب، یکجا با خط کوفی عربی نوشته میشد، و بنا بران در کتیبه‌های وادی توچی نیز این رسوم خطی با هم دیده می شوند.

چند کلمه از کتیبه روزگان

پروفیسور بیور در باره کتیبه روزگان می نویسد که اشکال حروف این کتیبه نسبت به کتیبه های وادی توچی صافتر است و با حروف کتیبه های اخیرالذکر اختلاف فراوان دارد، اما تاریخ کتیبه روزگان در عصر مهرا کولا، پادشاه هون سپید در قرن پنجم میلادی تعیین می شود. در صورتیکه کتیبه (۱۵) موزه پشاور با از منة بعدتر مربوط است، و کتیبه نمره (۴۱) نیز از روی وضع خط کوفی آن به عصر قبل از (۶۷۰) میلادی منسوب شده نمی تواند، و با اشکال حروف مسکوکات هفتالی عربی مشابهت تام دارد. اما کتیبه روزگان برای اثبات وجود و مقام مقدس شاهی مهرا کولا پادشاه زابل دلیل مثبتی است، و اینکه سلطان

محمود خود را شه‌نشاہ زابلی می نامید ، مستند به عنعنہ قدیمتری ازوست ، وانتظار
میرود ، که کتیبه‌روزگان درحل کتیبه‌های موزة پشاور کمک خوبی را بنماید.
از دو کتیبه‌روزگان یکی روشن تر وخوانا تر است ، وپروفسور مذکور
کلمات ذیل را در ان خوانده است :

« باگوس شاهو زاولو مهروزکی »
بقول بیور این مهروزکی ، همان حکمدار فاتح هفتالی ، مهرا کولای حدود
۰۰۰م خواهد بود و ترجمه الفاظ فوق در نظر بیور چنین است :

« خدائی مقدس پادشاہ زابل مهرا »

Mihrozki Zao loo Shaho Bogos

باستان شناس موصوف در تحلیل نام شاه این کتیبه متردد است و میگوید ما
نمیدانیم که نام اصلی اوچه بود؟ و نیز همین بیور که در خواندن کلمات این کتیبه
ممنون اوئیم ، در پایان کلمه اول باگوس Bogos از طرف خویش حروف ری (Ri)
را اضافه کرده ، تا ازان کلمه (سری) هندی الاصل ساخته شود ، در حالیکه
این حروف در اصل نبوده ، و بعد از (باگو) تنها یک سین مهموس موجود است .
اکنون ما یک یک این کلمات کتیبه را در تحت تحلیل دقیق لسانی و تاریخی
میگذاریم ، که ازان مطالب بسیار مهم بدست خواهد آمد .

۱- باگوس

اصل آن همان بغه اوستا و بگه سنسکریت و بگ پښتوی کنونی است که معنی
عظیم و خدای راداشت و در افغانستان بسا از اسمای بلاد و اماکن بدین نام مصدر
است مانند ، بگرام ، بگرامی ، بگل (هرات) بگلا (غزنه) بگلك (دایزنگی) بگه
پای (تالقان) بگی (قرنک) که در برخی ارقام صورت اوستائی کلمه نیز محفوظ
است مثل بغنی (زمین داور) بغشور (بادغیس) بغلان ، بغدادک ، بغاوردان (هرات)
ابغان (ضبطی) ز کلمه افغان) .

برای این مدعا اسنادی از ادب افغانستان نیز داریم . شمس الدین کاکر شاعر

قندهاری که در حدود ۱۲۵۰ هـ زندگی داشت، در یک غزلیکه تمام ابیات آن مختوم به (گ) ماقبل مفتوح است گوید:

هسی شوم طالع زمادی ۴ باطن وور په ظاهر بگ

که درینجا در مقابل وور (کوچک) بمعنی عظیم است، و به همین معنی در ادب فارسی افغانستان نیز موجود بود، حضرت مولوی بلخی راست: از چه دم از شاه و از بگ میزنی در هوا چون پشه رار گ میزنی (۲)

که درینجا معنی عظیم معنوی را میدهد. و ازین دو سند پشتو و فارسی پدیدار است که عظمت مادی و معنوی در معنی قدیم این کلمه موجود بود، و این بگ به فتحه اول و سکون ثانی از همان بغه اوستا و بگه سنسکریت ریشه دارد، و شاید در معنی این کلمه بمرور دهور از نام ذات به صفت تغییری وارد شده باشد. اما استعمال این کلمه، برای مخلوق مقدر غیر از خدا، نیز در ادب قدیم نظائر دارد که کلمات خدای، و خداوند، و خدا ایگان در ادب خراسانی برای پادشاهان و ملوک نیز مورد استعمال داشت، و حتی برخی از شاهان قدیم را (خدای) میگفتند امثال بخارا خذاه و سامان خذاه و گوزگان خودای (۳) که در کتب فتوح اسلامی و مسالک الممالک بتفصیل مذکورند، و درین بیت فردوسی نیز مقصد شاهان، کابل و زابل اند که گفت:

برون رفت مهرباب کابل خدای سوی خیده زال زابل خدای (۴)

همورا است:

نگار رخ تو به قنوج و مای فرستند نزدیک خاور خدای (۵)
کلمه بگ در تورکی قدیم شرقی و بک و بیگ در تورکی کنونی غربی نیز بمعنی امیر و جلیل مستعمل بود، و قراریکه محمود کا شغری (۵۶۶ هـ) تصریح

(۱) دیوان شمس الدین کاکر طبع پشتو توله کابل ص ۶۶

(۲) مثنوی، دفتر اول، ص ۴۸ طبع خاور

(۳) المسالک و الممالک ابن خرداد به، ص ۳۹ بیعد

(۴) شماره ج ۱ ص ۱۲۲ طبع خاور (۵) همین کتاب ص ۱۲۵

میکند، بگ و باگ بمعنی امیر و شوهر که امیرخانه است، در تور کی قدیم در محاورات عامه مستعمل بود (۱).

اگر باشتراک ریشه این کلمه در اوستا و سنسکریت و السنه دیگر آریائی افغانستان باتور کی قائل شویم، باید آنرا از اختلاط طوائف آریائی نژادهون سفید در کنارهای آمو و تخارستان، با آریائیان دوره اوستائی و اوائل عهد مسیحی بدانیم. که این کلمه را ازین سرزمین گرفته و به لهجه های تور کی برده باشند. اما الحاق (یس-س) به آخر کلمه با گودراصل کتیبه که پروفیسور بیور بزعم خود (ری) را با آن افزوده، ولی این (ری) دراصل نبود، بجای خود مورد تأمل است که از تحلیل آن به نتایج مثبت لسانی میرسیم.

بدانکه در آخر برخی از کلمات تاریخی قدیم خراسانی که در لف نوشته های مورخان و جغرافیانگاران عربی بشکل و قیافت معرب خود بمانده، یک لاحقه یاپسوند (یح) می بینیم، و بنده آنرا صورت معرب (یز-یس) میدانم، که عین همین پسوند بشکل (یز = یخ) اکنون در پستو بحیث ادات نسبت موجود است؛ مثلاً احمد بن ابی یعقوب مشهور به ابن واضح یعقوبی (۲۹۲هـ) در جمله کلمات عجمی معرب شده کلمه (الشهر یح) را بمعنی رئیس الکور نوشته (۲) که بر کتب عربی جمع آن را شهر یح نیز آورده اند، و معنی آن رئیس بقاع و شهر و باصطلاح کنونی همین (بناروال) و رئیس بلد بوده است. چون الیعقوبی تصریح کرده که این کلمه از زبان عجمی عربی آمده، بنابراین آنرا عربی نمی شماریم، و می بینیم که جزو اول آن همین بنار = شهر = بنور (۳) است، و در آخر آن لاحقه ئی است،

(۱) دیوان لغات الترك، ج ۱ ص ۴۹ ر ۵۰ و ج ۳ ص ۱۱۶

(۲) تاریخ الیعقوبی ج ۱ ص ۲۳

(۳) بنار در پستو همین شهر فارسی است، که در لهجه افریدی و وزیری آنرا بنور گویند، و همین شکل کلمه در اسمای برخی بلاد باقی مانده مانند بغشور بادغیس خراسان که نسبت به آن بنوی بود. در قندهار تا کنون قریه ئی موجود است که آنرا (ماشور) گویند، مها (بزرگ) + بنور (شهر) است.

(یج = یخ = یز = یس) وعین کلمه راماکنون (شهریز یا بناریز) گوئیم، و بعید نیست که الشهریج را شبیه باهمین شهریز زنده و مستعمل کنونی بدانیم. زیرا در معنی و شکل و ادا فرقی بین کلمتین موجود نیست.

بک مثال دیگر: در افغانستان در جوار قبایل بلوچ بک قبیلہ پشتو زبان بنام (بریخ) داریم، این نام با قفص و کوچ و بلسوس تاریخی در کتب عربی یکجای ذکر میشود، و املاهای آن هم مختلف است: در قرن چهارم هجری ایشان را در جنوب سیستان و کرمان می‌یابیم. ابن مسکویه در حوادث ۳۶۰ هجری جنگهای ابوسعید بلوصی را با عضدالدوله ذکر کرده و گوید که در ذیقعده ۳۶۰ هجری علی بن محمد البارزی امیر بلوس راههای کرمان و سیستان و خراسان را گرفت، (۱) و این مردم را حاله جرومیه (۲) یعنی کوچیان گرم سیری می‌نامد.

محمد بن احمد بشاری مقدسی (حدود ۳۷۵ هجری) جبال قفص و بلوس و بارز را که سرسبز باشجار گوناگون است، با جنگهای این مردم به تفصیل می‌آورد، (۳) که املا بریخ کنونی در هر دو کتاب ابن مسکویه و مقدسی بشاری (بارز) است، و بهمین نام (بارز) اکنون کوهی هم در جنوب ایران موجود است، ولی بقایای این قبیلہ اکنون در جنوب قندهار در حواشی ریگستان سیستان تا دامنه کوزک و پشین افتاده‌اند، و از تسمیه جبال بارز در بین نواح کرمان و سیستان نیز ثابت می‌آید، که این طایفه وقتی در مد تاریخی خود تا آنجا هم رسیده بود زیرا بک نفر مورخ دیگر عربی مطهر بن طاهر مقدسی (۳۵۵ هجری) املاهای این نام را (البارج) نوشته و گوید که ثغور این مردم تازرنج و بست و غور میرسد (۴).

اکنون که املاهای قدیم کلمه بریخ را بطور (بارز و بارج) دیدیم، ازین مبحث نتیجه لسانی میگیریم که شکل کنونی و مستعمل این نام هم در اخیر خود بک لاحق

(۱) تجارب الامم ج ۶ ص ۲۹۸ ببعد طبع قاهره ۱۹۱۵ م

(۲) تجارب ج ۶ ص ۳۵۹ - حوادث ۳۶۴ هجری

(۳) احسن التقاسیم ص ۴۷۱ طبع لندن ۱۹۰۶ م

(۴) البدنه و التاریخ ج ۴ ص ۹۲ طبع پاریس ۱۸۹۹ م

(یج = یز = یس) داشت، و جزو اول آن (بر) بود، که بمعنی بلند و رفیع و فاتح باشد و در پستو تا کنون عین آن با برخی از متفرعات دیگر چون (بری) بمعنی فتح و بریالی (فاتح) و غیره داریم. و این لاحقۀ Suffix همان پسوند قدیم (با) گویش و شهر یخ و بریخ و بارزاست، که تبدیل حروف (س-ز-ح-خ) بایکدیگر در لهجه های افغانستان مطرد است.

پس باگوس = باگویش = باگویش! اصل کتیبه روزگان منسوبست به همان باگو = بگ = بغه و معنی آن طوریکه بیور نیز ملتفت شده خدائی و مقدس باشد، و لقبی است که مطابق عقیده شاه پرستی معبد کنشکا در بغلان، حکمداران آن زمان بر خود اطلاق میکردند، مجسمه های خود را در معابد می گذاشتند، که نمونه های آن از بقایای معبد سرخ کوتل بغلان بدست آمده است. و موسیو مریک فرانسوی در یکی از کتیبه های مکتشفه سرخ کوتل بغلان کلمات (بگوشاوو کنشکی) را خوانده است، که از کلمه اول عین این داستان کتیبه روزگان ثابت می آید، و دران باگوس شاهو نوشته اند.

۳- شاهو باشاوو .

در پستو گاهی علم و گاهی صفت می باشد. شاهوزی و شاهو خیل از قبائل پستون اند، و بنام (شاورو) اکنون هم در قندهار تسمیه می شود. در ادب پستو شهور و شها بمعنی محبوبه و معشوقه آمده است، و کلمه شاورو برخی مردم شاورو هم تلفظ کنند، که هر دو شکل آن در کتیبه ها موجود اند.

هیون تسنگ زائر چینی که بتاريخ ۲۰ اپریل ۶۲۹ م در بلخ (پو - هو) بود گوید که (شی - هو) یعنی شاهو پسر خان (هون) برای غارت معابد بلخ که از جواهر و اشیای گرانبها مملو بودند آمد (۱).

به عقیده مار کوارت ریشه و مأخذ اصلی کلمات شاه و شار و شیر و شهر همان کلمه کشتریه (کبس تور) تاریخی است (۲) و بنا بران رابطه تاریخی این کلمات

(۱) سی-بو-کی یعنی یادداشتهای زابران بودایی چین در عالم غرب، ترجمه میل ص ۱۵۱

(۲) انسایکلو پییدی آف اسلام ۶۴۳ بحواله ایران شهر مار کوارت .

با کبش نور قدیم و تورو کش کتیبه اوهند و تاریخ کشمیر کلپنه (۱) که در خیر البیان پیرروشان اورمپ نیز مکرراً (تور کبش) و مقصد از آن طبقه شمشیر یازان و حکمران است (۲) با دلائل لسانی و تاریخی ثابت است، و آنچه اعلیحضرت احمد شاه ابدالی و دیگر شعرا کلمه شپار ابرای محبوب روحانی و ملکوتی مکرراً در اشعار خود می آورند، ناشی از عنعنۀ بسیار قدیم تقدس مقام شاهی است.

مخفی نماند که لقب شارد در غر جستان تا عصر سلطان محمود باقی بود، و العتبی و بیهقی مورخان در بار غزنه از ایشان ذکرها و داستانها دارند (۳) و شیرمه و شیرباریک یعنی شیر کلان و خورد از القاب شاهان بامیان بوده و کلمات شاوو = شاهو = شهو نیز از همین دسته القاب تاریخی است که در کتیبه های بغلان و روزگان و در نوشته های هیون تسنگ بنظر می آیند.

۳- زاوول

این کلمه منسوبست بزاول (زابل) که در برخی مآخذ جاوول و جاووله هم تلفظ شده، و (او) اخیر آن ازادات نسبت است که در زبان پښتو تا کنون مستعمل است مثلاً از بریت (بریتو) و از خپته (خپتو) که نام زبان پښتو نیز از پښت = پکته تاریخی بانضمام و اوالحاق نسبت ساخته شده. پس زاوول نیز بمعنی زاوولی و منسوب سرزمین زاول یا زابلستان است که از غزنی تا کرانها هلمند طول داشت و بموجب شاهنامه فردوسی جولانگاه پهلوانان باستانی بود. و کتیبه روزگان نیز در قلب زابلستان موجود است، و همین سرزمین مقرر سلطنت هفتالیان بود. و پادشان ایشان خویشان را (زاوولی) می گفتند. و اینکه در عصر غزنویان و خجسته در گه محمود زاوولی دریاست، و غیره از زبان شعرا بگوش میرسد، مربوط به عنعنات قدیم مردم این سرزمین است و تاجنگ اول انگلیس و افغان قبیلهئی در آن سرزمین بنام زاوولی بتعداد یک هزار خانوار موجود بود (۴)

(۱) رجوع کنید کابل از سراسکندر برنس ص ۱۲۰ طبع لندن ۱۸۴۲م و تاریخ کشمیر کلپنه ترجمۀ اورل - تاین - ترنگ ۴ ر ۵ ر ۷ ر

(۲) نسخه خطی خیرالبیان، در صفحات متعدد.

(۳) تاریخ بمینی ص ۲۵۱ و تاریخ بیهقی ۲۹۸ ر ۵۰۶ و تاریخ گزیده ۳۹۷

(۴) کابل از سراسکندر برنس ص ۲۳۰

۴- مهر روز کی؟

پروفسور بیور این کلمه را چنین خوانده و گوید که مقصد از آن همان مهراکولا پادشاه مشهور هفتالی است. (۱) طوری که در تاریخ ادبیات پستو جلد اول (ص ۷۵) به تفصیل نگاشته‌ام کلمه کولا در زبان ویدی معنی خاندان را داشته و اکنون هم ما در قندهار آنرا (کهول) گوئیم. مردم پکتیا خاندان معروف مرحوم سردار پاینده خان را پاینده کهول گویند، و در ارغسان قندهار که منشأ اجداد قبیله محمد زائی است، ایشان را ما مد کهول خوانند.

این کلمه تاریخی را امیر کرور سوری شاعر قدیم پستو (متوفی ۱۳۹ هـ) در اشعار خود (کوز) ذکر کرده که شیخ رضی و نصر لودی (حدود ۴۰۰ هـ) در اشعار خود (کهول) آورده اند (۱) و در تذکره سلیمان ما کو (۶۱۲ هـ) نیز بهمین شکل (کول) موجود است (۲). اما کلمه مهر بمعنی آفتاب در پستو باشکال (مهر = مر = لمر = نور) موجود است، و ترینان لور لائی تا کنون آفنا برا (میر) گویند.

و در پستو اعلامی از قبیل میر و میر و امیرا (مورا موث) و غیره داریم، و احتمال دارد، که در زبان فارسی نیز کلمه (میر کاروان) از همین ریشه نشئت کرده باشد. پس مهرا کولا = میر کهول = لمر کهول یعنی از خاندان آفتاب و آفتاب زائی است و همین نام است که اکنون میر گل گوئیم و مفهوم قدیم آن از بین رفته و ترانه (میر گله جان) تا کنون در قراء و درهای افغانستان خوانده می شود.

تحلیل نام مهر روز کی

اکنون باید این سخن را روشن سازیم همان‌نا (مهرا کولا) که در سنسکریت هم چنین بوده و بر مسکوکات وی بدین صورت نوشته شده در کتیبه روزگان چگونه به مهر روز کی تبدیل شد؟

این معضله تاریخی را نیز تحلیل لغوی بسهولت می کشاید. زیرا در بین ما از زمان قدیم يك نام دیگری نیز موجود است که مصدر به همین (میر=مهر) بوده و آن (میروس) است، که تا کنون هم در قندهار به همین نام تسمیه میکنند، و در شمال پشاور در مردان جائی بنام (میرویس) موجود است و زعیم معروف وطن خواه قندهاری حاجی میرویس خان مرحوم را هر کس می شناسد که از قلب زابلستان (سیوری) کلات بر آمده است.

این نام را برخی معربان نادان (اویس) عربی نویسند، ولی نامیست که اصالت باستانی تاریخی دارد، و قبل از ورود دعر ب درین سر زمین موجود و مستعمل بود. مردم پستون از زمان قدیم عنعنه ئی دارند، که نامهای بزرگان خود را با کاف تحبیبی و تجلیلی میخوانند؛ امثال بابا و بابک و زهری و زمرك و ببر و ببرک و بارک و اخک و سنک و ختک و هوتک و شیتک و حسنک و از همین مقوله است نامهای تاریخی لویک و فورک و غوزک و نیزک و شا هک (۱) که گاهی، این کاف تحبیب و تجلیل به (واو) آخر کلمات هم تبدیل می یافت امثال: خیر و شیر و بارو، شاهو باد و سیدو، سدو و غیره که نام میرویس را نیز در همین قبیل تجلیل تحبیبی (میرویسک) یا تنها (ویسک) یا (میروشکی) ساخته اند، که عین آن بشکل (مهر و زکی) در کتیبه مانحن فیها ضبط است (۲)

اکنون این نکته را هم باید توضیح کنیم، که معنی اسم مهرا کولا یا (میر کهول) پستو آفتاب زاده و از خانواده آفتابست، و نام میرویس هم عین همین مفهوم را دارد. زیرا میر همان مهر و آفتاب است، و (ویسه) یا ویسیا بمعنی خاندان و قبیله در سنسکریت و اوستا بوده و (ویس پتی) نگهبان خاندان بود (۳)

(۱) تاریخ بیعتی ص ۱۰۰ و معجم التواریخ و القصص ۱۰۸ و البیعوی ص ۱۱۶ و دیوان رونی ۶۵ و ابن خرد اذبه ۴۱ و غیره.

(۲) از همین قبیل است، تجلیل تحبیبی کلمه خدای بهمنی قدیم یاد شاه، که در سکه یکی از شاهان افغانستان قبل از اسلام بشکل (خودویه که) مضبوط است، و خدای را اکنون هم اپردیجان خیبر خودوی یا خلوی گویند. برای کلمه خودویه که رجوع کنید به انساب کلوپیدی اسلام ماده افغانستان ج ا ب ق ل م ن ک و ر شور تی دیمز. (۳) کیمبرج هستری آف اندیا ر ۹۱

و بقول محقق المانی گیگر همین و یس بمعنی خا نو اده و دو دمان در ریگویدا
هم آمده است (۱)

ترکیب کلمات و نتیجه

از روی تحلیل کلمات مفرد کتیبه روزگان برخورداراننده عزیز روشن شد، که
تمام کلمات آن بالسنه مقامی و داخلی افغانستان ربط داشته و ریشه‌های آن در کلمه-
شناسی و دستور پشتو و فارسی افغانستان بصورت واضح و روشن بنظر می آیند.
اما ترکیب و پیوند و ترتیب کلمات کتیبه نیز مطابق دستور کتونی زبان پشتو
است. باین معنی که صفات همه قبل از موصوف خود آمده و ترکیب (خدائی پادشاه
زاولی میروسکی) که سه صفت قبل از موصوف خود (میروسکی) ذکر یافته، مطابقی
را با دستور پشتو میرساند. در حالیکه بر یک سکه پهلوئی بغ دت بن بغ کرت یکی از
شاهان یارس (۲۲۰ ق. م) تمام صفات بعد از اسم پادشاه که موصوف است دیده می شود:
«بغ دت - پر کر که - زی بغی - بغ کرت» یعنی بغ دت (بغداد نام شاه) پر تر که
(نام خاندان) زی (پسر) بغی بغ کرت (خدائی بغ کرت، نام پدرش) (۲)

اکنون، از تمام این مطالعات و کنجکاویهای تاریخی و لسانی نتیجه میگیریم که
زبان کتیبه روزگان از روی مفردات و ترکیب کلمات شباهت تامی با وضع کلمات
پشتو و دستور و ترکیب آن دارد، و تا وقتی که دلائل نقیض این مدعا بدست نیاید،
و یا زبان عصر هفتالی و کوشانی یک زبان علیحده و مستقلی ثابت نشود، با دلائل
لسانی و تاریخی فوق، احتمال قوی وجود پشتو در کتیبه های روزگان و بغلان
میرود ولی با وجود آن هم نویسنده درین مورد با عین الیقین مدعی شده نمیتوانم،
و مسئله را به کاوشهای دیگر و تحقیق و خوانش کامل کتیبه های مکشوفه میگذارم.

عبدالحی حبیبی

شش درك کا بل ۱۰ حوت ۱۳۲۰

(۱) تمدن ایرانیاں خاوری ار ۲۲۶ برای تفصیل رجوع کنند به تاریخ ادبیات پختوا ۷۷

(۲) سبک شناسی ار ۱۳۰

په اسلام کښې د تاریخ لیکنې سلسله

دغه کتابونه د هغو تاریخونو سره چې د حاکمه طبقو په باره کښې یاد هغو محلی تاریخونو سره مطابقت لري چې په مغرب او اندلس کښې لیکل شوي دي. ځینو لیکوالو د موضوع په تړاو او د هغې د ادالارې په باب کښې په لوېدیځو مورخینو باندې خپل غوره والی اور جحان ثابت کړې دي، لکه عبدالواحد مراکشي چې په اوومه هجری پېړۍ کښې او ابن ابوزرع چې په اتمه هجری پېړۍ کښې ئې ژوند کاوه. بېله دې نه چې لسان الدین بن خطیب (۶۷۷هـ) د غرناطې وزیر په دوی ټولو باندې فوقیت وموند ځکه چې ده د کمال مراتب تر هغه ځای پورې ووهل چې دنوابغو او عبقریانو ځای دی. ابن عذاری که چېرې په نقد باندې متکی د تاریخ په میدان کښې دا بن خطیب نه لورنه وي د هغو مولفاتو په لحاظ چې د دواړو په لاس کښې موجود دي نژدې نژدې ورسره برابرېدلې شي.

هر کله چې د لیکوالو ټوله توجه او اهتمام سیاسي تاریخ ته وگرځید، د تاریخ د تدوین په علم دا خبرې روایتونه زیات د تېرو پېښو په لیکنه کښې د عربو حقیقي نبوغ وځلېد. د ترجمو او سیاسي عمومي او محلی پېښو په منځ کښې جمع کول په هغه زمانه کښې د عربو د جمهورو مؤرخینو کار و. اوس د هغو کسانو په باره کښې بحث کوو چې تالیفونه ئې د سیاسي ترجمو په باب کښې داخل دي.

دارومی پېړۍ په اړه نیمایي کښې د نو میالیو او مشهورو کسانو د ژوند او آثارو په باره کښې د مجموعو لیکنه او تدوین چې پخوا شروع شوی و، ډېر رواج وموند. رومی یاقوت (۴۲۶هـ) ارشاد الادیب چې په معجم الادباء مشهور دی تالیف کړ، ابن قفطی مصري (۶۴۶هـ) او ابن ابی اصیبعه دمشقی (۶۶۸هـ) پخپلو فرهنگنامو کښې